

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۳

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۰/۲۱

سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۱

معیارهای تطبیق نشانه‌های ظهور

نصرت‌الله آیتی*

چکیده

ظهور امام مهدی عج نشانه‌هایی دارد؛ نشانه‌هایی که مطرح شدن آنها از سوی پیشوایان دینی همراه با مقاصدی بوده است. تحقق برخی از این مقاصد در گرو تطبیق نشانه‌ها بر مصادیق خارجی است. این تطبیق اولاً نیازمند ضوابط و معیارهایی است که ما را به مصداق واقعی نشانه‌ها راهنمایی کند، ثانیاً در مسیر آن، دو مشکل اساسی وجود دارد: نخست این‌که همیشه احتمال وجود مصادیق دیگری برای نشانه‌ها وجود دارد و دوم این‌که برای نشانه‌ها می‌توان مصادیق جعلی ساخت. از این رو نیازمند معیارهایی هستیم که بتوانیم در روند تطبیق از آن پیروی کرده و از دشواری‌های یاد شده عبور نماییم. ضوابط یاد شده بدین قرارند: نخست این‌که تطبیق باید همراه با یقین باشد؛ دوم، مصداق مورد نظر باید تمام ویژگی‌های یاد شده برای نشانهٔ مربوط را بالفعل دارا باشد؛ سوم، جریان تطبیق نباید به تأویل روایات بینجامد؛ چهارم، تطبیق باید با ضوابط و چارچوب‌های کلی دین هماهنگ باشد و تطبیق نباید موجب زیر پا گذاشته شدن یکی از ضوابط دین شود؛ پنجم این‌که در جریان تطبیق باید نشانه‌هایی که در آنها احتمال وجود مصادیق جعلی وجود دارد، بر نشانه‌هایی که جعل‌شدنی نیستند عرضه شوند. با توجه به پنج معیار یاد شده، می‌توان به مصادیق واقعی نشانه‌های ظهور که احتمال تعدد مصداق و جعل در آنها نمی‌رود دست یافت.

واژگان کلیدی

امام مهدی عج، نشانه‌های ظهور، تطبیق نشانه‌های ظهور، مصادیق نشانه‌های ظهور.

پیشوایان معصوم برای ظهور امام مهدی علیه السلام نشانه‌های بسیاری بیان فرموده‌اند و از طرح آنها اهدافی داشته‌اند. بنابراین نشانه‌های ظهور باید کارکردهایی داشته باشد. برخی از این کارکردها ایجابی و برخی سلبی هستند. کارکردهای ایجابی کارکردهایی هستند که چیزی را اثبات می‌کنند و کارکردهای سلبی بر نفی چیزی دلالت دارند؛ به عنوان نمونه، صحیحاً آسمانی هم این خاصیت را دارد که با تحقق آن می‌توان امام مهدی واقعی را شناسایی کرد (کارکرد ایجابی) و هم این کارکرد را دارد که پیش از تحققش می‌توان مهدی بودن را از مدعیان نفی کرد و به دروغ‌گو بودن آنان پی برد (کارکرد سلبی) برخی از کارکردهای ایجابی نیاز به تطبیق قطعی ندارند؛ برای مثال، اگر امیدبخشی یکی از کارکردهای نشانه‌های ظهور باشد، برای تحقق آن نیازی به این نیست که آن چه در روایات آمده را بر مصداق واقعی اش تطبیق قطعی کنیم، بلکه حتی اگر با مصادیق محتمل نیز روبه‌رو شویم باز هم با تحقق هر کدام از آنها نور امید در دلمان پرتوافکن خواهد شد؛ اما برخی از کارکردها بدون تطبیق قطعی قابل دستیابی نیستند؛ برای مثال، یکی از کارکردهای ایجابی نشانه‌های ظهور این است که به کمک آنها می‌توان امام مهدی علیه السلام را شناسایی کرد. روشن است که بدون تطبیق قطعی نشانه‌های ظهور بر مصادیقش تحقق چنین کارکردی قابل دستیابی نیست؛ چرا که شک در نشانه به شک در صاحب نشانه سرایت خواهد کرد. بنابراین، چاره‌ای جز تطبیق نشانه‌ها بر مصادیقش نداریم و در نتیجه تطبیق نه تنها ممکن، که حتی اجتناب‌ناپذیر است. با این حال، تطبیق نشانه‌های ظهور بر مصادیقش به مشکلات و دشواری‌هایی مبتلاست^۱. این مشکلات عبارتند از:

۱. ضابطه مند نبودن تطبیق؛
۲. قابلیت انطباق بر مصداق‌های متعدد و مشکل شناخت مصداقی که علامت است؛
۳. امکان سوء استفاده و جعل و ساختن مصادیق علایم و مشکل شناخت مصادیق جعلی.

۱. پیشوایان معصوم در فرمایشات خود از رخدادها و حوادث مربوط به آینده و نیز از شخصیت‌هایی که در آینده بر محیط پیرامون خود تأثیر گذاشته و ایفا کننده نقشی مثبت یا منفی هستند سخن گفته‌اند. اگر در روایات میان رخ دادن این حوادث و نقش آفرینی این شخصیت‌ها از یک سو و ظهور از سوی دیگر پیوند برقرار شده باشد و از آنها با عنوان علایم ظهور یاد شده باشد، این حوادث و شخصیت‌ها در زمره نشانه‌های ظهور قرار می‌گیرند؛ اما اگر روایات صرفاً در مقام گزارش از آینده از این رخدادها و شخصیت‌ها نام برده باشند، نمی‌توان به صرف این که مربوط به آینده هستند آنها را از نشانه‌های ظهور به شمار آورد، بلکه از آنها با عنوان فتن و ملاحم یاد می‌شود. بنابراین حوادث و شخصیت‌های متعلق به آینده تاریخ به نشانه‌های ظهور و فتن و ملاحم تقسیم می‌شوند. آن چه در ادامه از دشواری‌ها و راه حل‌ها بیان می‌شود دشواری‌هایی است که هم فتن و ملاحم به آن مبتلاست و هم نشانه‌های ظهور. اما در نوشتار پیش رو برای پرهیز از تکرار، تنها از نشانه‌های ظهور یاد می‌شود، اما آن چه بیان می‌شود، فتن و ملاحم را نیز دربر می‌گیرد.

نخستین و مهم‌ترین مشکلی که نشانه‌های ظهور به آن مبتلاست، این است که برای تطبیق این نشانه‌ها بر مصادیق خارجی ضوابط شفاف و وجود ندارد و تطبیق‌ها بیش از آن که بر پایه معیارهای از پیش تعریف شده باشد، ریشه در سلیق و تمایلات شخصی افراد دارد. از این‌رو زمینه برای کسانی که نیت‌های پلید دارند فراهم خواهد بود تا به دل‌خواه خود و متناسب با اهدافشان روایات را بر مصادیق مورد نظر خود تطبیق دهند و از سوی دیگر، بستری خواهد شد تا مؤمنان ساده‌دل از سر اشتیاق به ظهور با مشاهده کمترین قراین مذکور در روایات، حکم به تطبیق نشانه‌ها بر مصادیق دهند و در نهایت به دلیل اشتباه در تطبیق به یأس و سرخوردگی مبتلا شوند.

مشکل دوم این است که عموم نشانه‌های ظهور، قابلیت تطبیق شدن بر مصادیق‌های مختلفی را دارند؛ یعنی گرچه در گام نخست به نظر می‌رسد که فلان دسته از روایات به روشنی بر یک مصداق خارجی تطبیق می‌یابند، اما این احتمال نیز وجود دارد که در آینده‌ای نزدیک یا دور مصداق دیگری محقق شود که به همان شفاف و بلکه شاید بیشتر، روایات بر آن انطباق‌شده باشد. وجود نمونه‌های تاریخی فهم این مشکل را آسان‌تر می‌کند؛ برای نمونه، رضی‌الدین علی بن یوسف مطهر حلّی - برادر علامه حلّی - در کتاب *العدد القویة* بسیاری از روایات نشانه‌های ظهور را بر حوادثی که در زمان خودش رخ داده بوده، تطبیق کرده است. وی در این باره چنین می‌نویسد:

بسیاری از نشانه‌های ظهور اتفاق افتاده است، مانند ویران شدن دیوار مسجد کوفه، و کشته شدن پادشاه مصر به دست مصریان، و انقراض حکومت بنی عباس به دست مردی که بر آنها از جایی که حکومتشان آغاز شد می‌شورد، و مرگ عبدالله آخرین پادشاه بنی عباس، و خراب شدن شامات، و بنا شدن پلی در بغداد از ناحیه کرخ که همه اینها در مدت کوتاهی اتفاق افتاد، و شکافته شدن فرات و ان شاء الله به زودی آب در کوچه‌های کوفه جاری خواهد شد. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲، ۲۷۵)

با این حال، از آن زمان تا کنون حدود هفت قرن گذشته و ظهور رخ نداده است. این نشان‌گر آن است که تطبیق نشانه‌ها بر مصادیق مورد نظر نویسنده یاد شده درست نبوده و به‌رغم این‌که انطباق روایات بر مصادیق یاد شده به نظری بدون ابهام و اشکال بوده است، چه بسا در آینده مصادیق دیگری تحقق یابند که مصداق واقعی روایاتند و انطباق روایات بر آنها شفاف‌تر باشد.

مشکل سوم این است که در آن بخش از نشانه‌های ظهور که به شخصیت‌ها و رخداد‌های



اجتماعی و امثال آن مربوط است، امکان ساخت مصداق جعلی وجود دارد. اگر از این واقعیت غفلت نکنیم که روایات نشانه‌های ظهور، همچنان که در دسترس ماست، در دسترس انسان‌های پلید و فرصت‌طلب نیز هست و بلکه در دسترس سرویس‌های اطلاعاتی و جاسوسی استعمار هم قرار دارد، این احتمال همیشه وجود خواهد داشت که اگر برای نمونه از فلان شخصیت به عنوان شخصیتی مثبت در روایات نشانه‌های ظهور یاد شده است، دست‌های سرویس‌های جاسوسی استعمار از سال‌ها پیش و بلکه حتی از یک یا چند نسل قبل برای خلق این شخصیت دست به کار شده باشند تا این‌که شخصیتی پدید آید که نام و نشان و نسبی هماهنگ با آن‌چه در روایات آمده داشته باشد و اگر در روایات برای این شخصیت ویژگی‌هایی برشمرده شده، به گونه‌ای جریان را مدیریت کرده باشند که تمام آنها در شخص مورد نظر وجود داشته باشد. اگرچه این احتمال در گام نخست بدبینانه به نظر می‌آید، اما اگر فعالیت‌هایی که این سرویس‌ها در زمینه ایجاد فرقه‌های انحرافی و پرورش شخصیت‌های منحرف و تأثیرگذار در دنیای اسلام داشته‌اند را مرور کنیم، چندان نیز دور از ذهن نخواهد بود، همچنان که وجود سفیانی‌ها، یمانی‌ها و نفس‌زکیه‌های تاریخی، خود دلیلی روشن بر امکان مشابه‌سازی و سوءاستفاده از نشانه‌های ظهور است.

مشکلات یاد شده موجب طرح این مسئله می‌شوند که آیا اساساً می‌توان تطبیق را ضابطه‌مند کرد و برای آن روش و معیارهایی تعریف نمود که براساس آن بتوان از دشواری‌های پیش‌گفته عبور کرد؟

ضرورت بحث

پاسخ به پرسش یادشده از این رو ضروری است که در گذشته تاریخ به موارد متعددی از این تطبیق‌ها می‌توان دست یافت؛ تطبیق‌هایی که گاه با انگیزه‌های منفعت‌طلبانه و با هدف رسیدن به قدرت و ثروت و گاه از سرساده‌دلی و نادانی و به امید درک زمان ظهور انجام می‌پذیرفته است و به استناد آن ادعا می‌شده که عنقریب است امام مهدی علیه السلام ظهور فرماید و جهان را سرشار از عدل و داد کند. این تطبیق‌ها - که گذر زمان، بی‌اساس بودن آنها را ثابت کرده - از یک سو مؤمنان پاک‌دل را بازیچه‌ی هوا و هوس شیادان مدعی می‌کرده است و از سوی دیگر در دل افراد ضعیف‌الایمان بذرشک می‌کاشته و باعث می‌شده که گاه در اصل اعتقاد به امام مهدی علیه السلام نیز دچار تردید و دودلی شوند.

خطرات یادشده کنکاش درباره‌ی ضوابطی که در جریان تطبیق باید از آنها پیروی کرد و معیارهایی که بتوان براساس آنها مصداق واقعی نشانه‌های ظهور را از مصداق جعلی و نیز

مصادیق مبتنی بر حدس و گمان بازشناسی نمود ضرورت می‌بخشد.

معیارهای تطبیق

پیش از ورود به بحث، تذکره نکته ضروری است:

یکم. بحث درباره تطبیق نشانه‌های ظهور بر مصادیق منطقاً پس از بحث درباره سمبلیک یا واقعی بودن زبان روایات نشانه‌های ظهور است و تا زمانی که درباره نمادین یا واقعی بودن زبان نشانه‌های ظهور به جمع‌بندی مشخصی نرسیده باشیم، نمی‌توانیم وارد حوزه تطبیق و معیارهای آن شویم؛ زیرا اگر زبان روایات سمبلیک باشد، روایات ناظر به مصادیق نیستند. بنابراین اساساً تطبیقی نباید صورت گیرد تا این‌که با مشکلی مواجه شود و نیاز به راه حل داشته باشد. اما با این حال می‌توان واقعی بودن زبان نشانه‌های ظهور را مفروض گرفته و بر اساس آن به بحث درباره تطبیق پرداخت. بر این اساس نوشتار پیش رو - که در پی بحث از تطبیق و مشکلات آن است - واقعی بودن زبان نشانه‌های ظهور را اصل موضوعه خود قرار می‌دهد و داوری درباره آن را به فرصتی دیگر موکول می‌کند.

دوم. برخلاف تطبیق نشانه‌های ظهور بر مصادیق که به دشواری‌های بسیاری مبتلاست، حکم به عدم تطبیق، یعنی قضاوت درباره این‌که فلان رخداد یا شخصیت مصداق فلان روایت نیست، دشواری چندانی ندارد؛ چرا که در مقام نفی تطبیق، همین‌که مصداق مورد نظر یکی از ویژگی‌های مذکور در روایات را نداشته باشد، می‌توان حکم به عدم انطباق روایات بر آن مصداق کرد. برای مثال، اگر فرض کنیم خروج سفیانی از روایات اثبات‌پذیر باشد و نیز این‌که او شخصی معین است - نه این‌که سمبل و نماد باشد - و قیامش از سرزمین شام صورت می‌گیرد و او فلان مناطق را تصرف می‌کند و هم‌زمان با قیام او در یمن اتفاقی خاص رخ می‌دهد و... اگر دلالت روایات معتبر بر این موارد را بپذیریم، برای این‌که درباره سفیانی نبودن یک شخصیت قضاوتی قاطعانه کنیم فقدان یکی از ویژگی‌های یادشده کفایت می‌کند و برای قضاوت در این باره به چیزی جز روایات مربوط به سفیانی نیاز نداریم. بنابراین مسئله مورد بحث در نوشتار پیش رو تبیین معیارهای لازم برای اثبات مصداق بودن فرد یا رخدادی برای نشانه‌های ظهور است، نه نفی مصداق بودن آن.

سوم. شخصیت یا رویدادی وجود دارد که خود نشانه ظهور است و دارای علایم و معیارهایی است که به کمک آنها می‌توانیم آن شخصیت یا رخداد را شناسایی کنیم؛ مثلاً سفیانی نشانه ظهور است و علامت‌هایی دارد که به کمک آنها می‌توانیم سفیانی را بشناسیم؛ مانند این‌که خروج او از شام است و پنج منطقه را تصرف می‌کند. وقتی می‌خواهیم از ضوابط

تطبیق سخن بگوییم، برخی از این ضوابط ناظر به خود آن شخصیت یا رویدادی است که از نشانه‌های ظهور است، برخی از آنها ناظر به علامت‌هایی است که موجب شناسایی آن شخصیت یا رویداد می‌شوند و برخی از ضوابط می‌تواند مربوط به هر دو حوزه باشد. با توجه به آن چه گذشت می‌توان برای تطبیق این معیارها را برشمرد:

یکم. یقینی بودن تطبیق

یکی از ضوابطی که در تطبیق باید رعایت کرد این است که تطبیق باید همراه با یقین یا همان اطمینان عرفی باشد؛ زیرا نشانه‌های ظهور به لحاظ کارکرد و تأثیراتشان دو دسته‌اند: برخی کارکردها و تأثیرات محدودی دارند، اما برخی دیگر از دامنه تأثیرات وسیعی برخوردارند و در جامعه منشأ تحولاتی شده و به حرکتی اجتماعی می‌انجامند و حتی گاه منشأ یک عقیده می‌شوند. از مورد نخست می‌توان به جاری شدن سیل در کوچه‌های نجف یاد کرد (عاملی، ۱۳۸۴: ج ۲، ۲۵۸) و از دسته دوم می‌توان به قیام یمانی اشاره نمود. نمونه‌های دسته نخست، تأثیرات وسیعی از خود به جا نمی‌گذارند. بنابراین اگر به صورت احتمالی آن را بر مصداقی تطبیق کردیم، حتی اگر این تطبیق اشتباه هم باشد، تأثیرات زیانباری به دنبال نخواهد داشت، لیکن قیام یمانی نشانه‌ای است که تطبیق آن بر یک مصداق خاص با اثرات فراوانی همراه است. از آن جا که یمانی شخصیتی اصلاح‌گراست و مؤمنان به فرمان‌بری از او دستور داده شده‌اند، به طور طبیعی اگر قیام کند، بسیاری را با خود همراه خواهد کرد و سرمنشأ حرکتی اجتماعی خواهد شد، بلکه قیام او به دلیل پیوستگی با ظهور، منشأ این اعتقاد خواهد شد که امام مهدی علیه السلام به زودی ظهور خواهد فرمود. اگر از میان این دو دسته نشانه بتوان پذیرفت که در مقام تطبیق دسته نخست بر مصداق خارجی نیازی به یقین نیست و حتی می‌توانیم به صورت احتمالی مصداقی را معرفی کنیم. اما دسته دوم به دلیل اهمیتی که دارند و احتمال ادعای دروغین و شایعه و مصداق‌سازی‌ای که در آنها می‌رود و نیز به دلیل پیچیدگی برنامه‌ها و اقدامات جریان‌های فرصت‌طلب در چنین مواردی نمی‌توان به راحتی به مصداق ادعا شده اعتماد کرد. از این رو نیازمند یقین هستیم و تا اطمینان به صحت تطبیق پیدا نکنیم، نمی‌توانیم دست به اقدامی مناسب بزنیم. به تعبیر دیگر ماهیت برخی از نشانه‌ها به صورتی است که مقتضی دقت در تطبیق بر مصداق واقعی نیست و اشتباه در تطبیق زیانی به همراه ندارد. مثلاً اگر در زمان ما در کوچه‌های نجف سیلی جاری شود و بگوییم همین مورد، مصداق روایات نشانه‌های ظهور است، این تطبیق نه تنها تأثیر منفی از خود به جا نمی‌گذارد، بلکه ما را امیدوار کرده و چه بسا منشأ تغییر مثبت در ما شود. اما برخی دیگر از

نشانه‌ها به صورتی هستند که هم تطبیق درست آن دارای آثار بزرگی است و هم تطبیق نادرست آن، و ما میان دو محذور گرفتاریم؛ از یک سو اگر یمانی واقعاً ظهور کرده باشد و موفق به شناسایی او نشویم، نمی‌توانیم او را در حرکتش - که زمینه‌ساز ظهور است - یاری نماییم و از سوی دیگر اگر در تطبیق اشتباه کنیم در دام دجالی گرفتار شده‌ایم که جامعه مؤمنان را به پرتگاه انحراف در عقیده و عمل و نهایتاً سقوط می‌کشد. بنابراین اهمیت و تأثیرگذاری چنین نشانه‌هایی مقتضی دقت در تطبیق و حصول یقین است.

حاصل سخن این‌که یکی از ضوابطی که در جریان تطبیق باید لحاظ شود، این است که حداقل در نشانه‌های مهم و تأثیرگذار، تطبیق باید مبتنی بر یقین باشد نه حدس و گمان، و مؤمنان در رویارویی با اشخاص مدعی یا رخدادهایی که روایات بر آنها تطبیق می‌شوند، باید توجه کنند که آیا تطبیق‌های صورت گرفته با یقین همراه است یا ادعایی است مبتنی بر حدس و گمان، و حتی گمان قوی به گونه‌ای که احتمال خلاف نیز در آن می‌رود، اگر از نوع دوم بود نمی‌توان به آن اطمینان کرد و اثری بر آن مترتب نمود.

دوم. اجتماع تمام معیارهای مذکور در روایات

دومین شرط تطبیق این است که مصداق مورد نظر، تمامی ویژگی‌های ذکر شده در روایات معتبر را داشته باشد. برای مثال، اگر فرض کنیم در روایات معتبر یمانی چنین توصیف شده باشد که او شخصیتی هدایت یافته است، از سرزمین یمن قیام می‌کند، قیام او در ماه رجب آغاز می‌شود، هم‌زمان با قیام او سفیانی و خراسانی خروج می‌کنند و... یکی از شرایط حصول یقین به یمانی بودن یک شخص خاص این خواهد بود که تمام این ویژگی‌ها در او جمع شده باشد. از این رو اگر شخصی منحرف در ماه رجب از یمن قیام کرد، یا هم‌زمان با قیام شخصیت هدایت یافته‌ای از یمن، سفیانی یا خراسانی قیام نکردند و... نمی‌توان به یمانی بودن او اطمینان حاصل کرد. ضرورت وجود این شرط به این دلیل است که ما در صدد شناسایی نشانه‌ای برای ظهور هستیم که پیشوایان معصوم از آن سخن گفته‌اند و طبق فرض، خود پیشوایان معصوم علیهم‌السلام برای این‌که راه بر دروغ‌گویان و راهزنان بسته باشند و مردم در تشخیص آن به خطا نروند، برای تشخیص مصداق واقعی آن نشانه، علامت‌هایی را بیان فرموده‌اند. بدیهی است که یک مصداق زمانی می‌تواند همان مصداق مورد نظر امامان معصوم علیهم‌السلام باشد که همه ویژگی‌های بیان شده در فرمایشات آنان را داشته باشد.

در توضیح معیار پیش‌گفته توجه به دو نکته ضروری می‌نماید:

۱. مقصود از اجتماع تمام ویژگی‌ها اجتماع بالفعل آنهاست و نمی‌توان ابتدا مصداق را



تعیین کرده و تحقق برخی از ویژگی‌ها را به آینده موکول نمود؛ زیرا یقین به این‌که فلان شخص یا فلان رخداد مصداق واقعی نشانه‌های ظهور است تنها در صورتی حاصل می‌شود که تمام ویژگی‌ها بالفعل در مصداق مورد نظر وجود داشته باشد. برای مثال، اگر در یمن شخصی وجود داشته باشد که به لحاظ قدرت سیاسی و نظامی از جایگاهی برخوردار باشد که بتواند در آینده قدرت را در یمن در اختیار گیرد و همان یمانی روایات باشد، نمی‌توان به این توجیه که او در آینده قیام خواهد کرد یا در آینده قیامش هم‌زمان با قیام سفیانی و خراسانی خواهد بود و... او را مصداق واقعی یمانی خواند؛ چرا که بدون تحقق فعلی همه ویژگی‌ها جز به حدس و گمان نمی‌توان سخن گفت و هرگز نمی‌توان به یقین رسید.

۲. مقصود از اجتماع همه ویژگی‌ها، ویژگی‌هایی است که در روایات معتبر بیان شده است. بر این اساس اگر در مجموعه روایات، روایت یا روایاتی ضعیف وجود داشت که برای شخصیت مورد نظر ویژگی‌های خاصی را بر شمرده بودند و این ویژگی‌ها در مصداق مورد نظر نبود، فقدان این ویژگی‌ها را نمی‌توان دلیلی بر خطا بودن انطباق روایات بر مصداق مورد نظر دانست؛ زیرا طبق فرض، این روایات ضعیف‌اند و صدور آنها از معصوم قطعی نیست. بنابراین اساساً اصل متصف بودن شخصت مورد نظر به این ویژگی‌ها قطعی نیست؛ در مقابل وجود ویژگی‌های ذکر شده در روایات ضعیف در مصداق مورد نظر می‌تواند اعتماد ما را به صحت تطبیق بیشتر کند؛ چون ضعف روایت به معنای جعلی بودن آن نیست و با وجود ضعف، باز احتمال صدور آن از معصوم علیه السلام می‌رود.

سوم. تطبیق مبتنی بر تأویل نباشد

سومین ضابطه‌ای که در جریان تطبیق باید لحاظ نمود این است که در امر تطبیق نباید مرتکب تأویل روایات شد. اگر در جریان تطبیق نشانه‌های ظهور بر مصادیق خارجی مجبور به تأویل شدیم، یعنی ناگزیر شدیم روایات را از آن معنای ظاهری که متفاهم عرفی است منصرف کرده و معنایی خلاف ظاهر را از آن بفهمیم، این نشانه آن است که روایات بر مصداق مورد نظر تطبیق نشده‌اند، بلکه تحمیل شده‌اند. به تعبیر دیگر، هنگامی در مقام تطبیق دست به تأویل زده می‌شود که از پیش و فارق از مجموعه روایات، مصداقی برای روایات در نظر گرفته شود. روشن است که چنین مصداق‌تراشی‌هایی با مشکل ناهماهنگی با روایات مواجه می‌شود و در نتیجه برای حل آن به تأویل روایات و ارائه تفسیری مخالف با ظاهر روایات دست زده می‌شود و این خود بهترین دلیل بر نادرست بودن تطبیق است؛ زیرا جریان تطبیق، از روایات شروع شده و به مصداق ختم می‌شود، در حالی که دست بردن به تأویل علامت این است که امر

تطبیق از مصداق شروع شده و به روایات ختم شده است و در بهترین فرض ها از برخی روایات شروع شده و به مصداق رسیده و دوباره به روایات ختم شده است؛ در حالی که اگر بپذیریم که برای مثال، پیشوایان معصوم علیهم السلام برای یک نشانه در روایات معتبر ده ویژگی برشمرده‌اند، این منطقی نیست که با توجه به دو یا سه ویژگی مصداق روایات را معین کنیم و برای درست شدن تطبیق، سایر ویژگی‌ها را تأویل نماییم؛ چرا که معنای برشمرده شدن ده ویژگی از سوی ائمه علیهم السلام برای فلان نشانه ظهور این است که آن نشانه واقعاً ده ویژگی دارد و ما نمی‌توانیم از پیش خود برخی ویژگی‌ها را به دلخواه خودمان تفسیر کنیم.

با توجه به آن چه گذشت می‌توان دریافت که بسیاری از تطبیقاتی که در گذشته انجام شده باطل بوده است. برای نمونه یکی از شخصیت‌های نقش‌آفرین در هنگامه ظهور امام مهدی علیه السلام شعیب بن صالح است. آن چه در روایات شیعه و سنی از پیشوایان معصوم علیهم السلام برای این شخصیت ذکر شده است، چهار ویژگی است: شعیب بن صالح، بنی تمیم، فتی و خروج از سمرقند. برخی از کسانی که درصدد تطبیق این روایات بر دکتر احمدی نژاد برآمده‌اند، برای درست درآمدن تطبیقشان این‌گونه روایات را توجیه کرده‌اند: «محققان اعتقاد دارند که با توجه به هضم این قبیله در جامعه ایرانی اینک مراد از قبیله بنی تمیم جامعه اسلامی و یا محرومان و مستضعفان گمنام و بی‌نشان است.» برای شعیب نیز می‌گویند: «شعیب از ریشه شعب، به معنای مردمی و محبوب است.» (نک: لوح فشرده «ظهور بسیار نزدیک است»)

این تأویل‌های بی‌منطق دلیلی جز این ندارد که از پیش برای روایات مصداقی در نظر گرفته شده و پس از آن به مجموعه روایات مراجعه شده و کوشش شده است با توجه به مصداق، روایات معنا شوند.

نمونه دیگر، احمد بن اسماعیل معروف به احمد حسن است که مدعی است همان یمانی روایات است. وی با این که اهل بصره است یمانی بودن خود را این‌گونه توجیه می‌کند که وی سید است و همه سادات یمنی هستند؛ زیرا سادات از نسل پیامبر گرامی اسلام‌اند و آن حضرت اهل مکه بودند و مکه از تهامه است و تهامه جزو سرزمین یمن است؛ بنابراین تمام سادات یمنی هستند (انصار امام مهدی، بی تا: ۱۷). روشن است که چنین تفسیری چیزی جز تأویل روایات نیست؛ چرا که معنایی که از واژه یمانی به ذهن متبادر می‌شود، منسوب به سرزمین یمن است و یمن سرزمین مشخصی است که با مکه، مدینه، بصره و... تفاوت دارد. بنابراین تفسیر یمانی به گونه‌ای که شامل بصره هم بشود نشان‌گر آن است که این تطبیق بیش از این که روایت محور باشد شخصیت محور بوده است.

چهارم. هماهنگی با معیارها و ضوابط دینی

چهارمین ضابطه‌ای که در مقام تطبیق نشانه‌ها بر مصادیق باید لحاظ نمود و بدون توجه به آن نمی‌توان به تطبیق روایات بر شخص یا رویداری یقین حاصل کرد، هماهنگی مصداق مورد نظر با معارف و موازین دینی است. مقصود از این معیار، این است که در مقام داوری درباره تطبیق روایات بر یک شخص یا رویداد به این نکته توجه داشته باشیم که این تطبیق در تعارض با سایر آموزه‌های دینی نباشد و موجب زیرپا گذاشتن اصل و معیاری از اصول و معیارهای دینی نشود. ضرورت رعایت این شرط به این دلیل است که نشانه‌های ظهور بخشی از کلیت دین است؛ از این رو سایه معیارها و اصول کلی دین بر این بخش از دین نیز باید گسترده باشد و نمی‌توان به این بخش از معارف دینی نگاهی مستقل و فارق از کلیت دین داشت. بنابراین اگر تطبیق نشانه‌های ظهور بر مصادیقی خاص باعث شکسته شدن یکی از ضوابط و اصول مسلم دینی می‌شود - و لو ده‌ها قرینه این تطبیق را تأیید کنند - صرف این ناهمخوانی و تعارض با معیارهای کلی دین، قرینه قاطعی بر اشتباه بودن تطبیق مورد نظر است. معیار یاد شده معیاری بوده است که شیعیان در گذشته تاریخ آن را برای تشخیص مصادیق روایات به کار می‌برده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به این ماجرا اشاره کرد:

ابوالادیان می‌گوید: من در خدمت امام یازدهم کار می‌کردم و نوشته‌های او را به شهرها می‌بردم. در مرض رحلتش شرفیاب حضور او شدم و نامه‌هایی نوشت و فرمود: «اینها را به مدائن برسان! سفر چهارده روز طول می‌کشد و روز پانزدهم وارد سرمن‌رأی می‌شوی و وایلاز خانه من می‌شنوی و مرا روی تخت غسل می‌بینی.» ابوالادیان می‌گوید: عرض کردم: «ای آقای من، چون این پیشامد واقع شود به جای شما کیست؟» فرمود: «هر کس جواب نامه‌های مرا از تو خواست، او بعد از من قائم به امر امامت است.» عرض کردم: «نشانه‌ای بیفزایید!» فرمود: «هر کس بر من نماز خواند او قائم بعد از من است.» عرض کردم: «بیفزایید!» فرمود: «هر کس به آن چه در همین است خبر داد او قائم بعد از من است.» هیبت حضرت مانع شد که من بپرسم در همین چیست؟

من نامه‌ها را به مدائن رسانیدم و جواب آنها را گرفتم و چنان‌که فرموده بود، روز پانزدهم به سرمن‌رأی برگشتم و در خانه‌اش و اوایل بود و خودش روی تخت غسل بود. به ناگاه دیدم جعفر کذاب پسر علی - برادرش بر در خانه است و شیعه گرد او جمعند و او را تسلیت می‌دهند و به امامت تهنیت می‌گویند. با خود گفتم: اگر امام این است، امامت باطل است؛ زیرا می‌دانستم که جعفر شراب می‌نوشد و در جوسق قمار می‌کند و طنبور هم می‌زند. من نزدیک او رفتم و



تسلیمت گفتم و تهنیت دادم و چیزی از من نپرسید... (صدوق، ۱۴۰۵: ۴۷۵).

ماجرای یادشده نشان می‌دهد چنین معیاری در ارتکاز شیعیان معاصر ائمه علیهم‌السلام نیز بوده است و به همین دلیل گرچه احتمالاً جعفر برای اثبات ادعای امامت خود دلایلی هم دست و پا کرده بوده، اما ابوالادیان با توجه به معیار مورد نظر، دریافت که دلایل اقامه شده از سوی جعفر به دلیل ناهمخوانی با سایر معارف دینی نمی‌تواند درست باشد و اگرچه او دلایلی هم بر امام بودن خود دست و پا کرده باشد، اما این یک ضابطه کلی دینی است که کسی که اهل فسق و فجور است نمی‌تواند به مقام امامت برسد و در نتیجه جعفر نمی‌تواند امام باشد.

درباره بحث تطبیق نشانه‌های ظهور بر مصادیق نیز این معیار، از جمله معیارهایی است که باید آن را ملاحظه کرد و به عنوان نمونه اگر کسی مدعی شد همان یمانی مورد نظر روایات است که از او به عنوان شخصیتی مثبت و هدایت یافته یاد شده است، اما شیوه دعوت، نوع حرکت و شیوه مواجهه‌ای که با موافقان یا مخالفان خود دارد و یا چگونگی استدلال او بر ادعایش و... منطبق با موازین دینی نبود، یا اخلاق و رفتار او با معیارهای دینی هماهنگی نداشت، نمی‌توان ادعای او را پذیرفت، ولو ادعای او با قرآینی همراه باشد که گفته‌اش را تأیید کند.

بر اساس معیار یادشده، می‌توانیم به دروغ‌گو بودن احمد حسن پی ببریم. او با این که خود را وصی امام مهدی علیه‌السلام و یمانی و بلکه یکی از مهدی‌هایی می‌داند که به امر پیامبر به جانشینی امام مهدی علیه‌السلام رسیده است، در مقام استدلال بر مدعای خود به استخاره و خواب تمسک می‌کند، در حالی که بر اساس معارف قرآن و اهل بیت استخاره و خواب گرچه در مواردی راهگشا هستند، اما به هیچ عنوان در مسائل عقیدتی آن هم در مسئله مهمی همچون شناخت وصی و جانشین امام نمی‌توان به خواب و استخاره اعتماد کرد و نفس چنین استدلالی به دلیل ناهمخوانی با ضوابط دینی دلیل بر دروغ‌گو بودن اوست.

از دیگر روایاتی که احمد حسن برای اثبات ادعایش به آنها استناد کرده، روایاتی درباره یاران امام مهدی علیه‌السلام است. وی در این باره چنین نوشته است:

از امیرالمؤمنین در روایتی طولانی چنین نقل شده است: «فقال علیه‌السلام ألا وإن أولهم من البصرة وآخرهم من الأبدال.» (کاظمی، ۱۳۸۷: ۱۴۸)

و از امام صادق علیه‌السلام در حدیثی طولانی که نام اصحاب قائم علیه‌السلام را می‌شمارد چنین روایت شده است: «و من البصرة... أحمد...» (همو: ۱۸۱)

نویسنده با کنار هم قرار دادن این دو روایت، خواسته اثبات کند که طبق حدیث نخست،

اولین یار حضرت از بصره است و طبق حدیث دوم، نامش احمد است، پس او همان احمد الحسن است. اما او با تقطیع روایت، مخاطب را فریب داده است؛ زیرا در ادامه روایت نخست - که همان خطبه‌البیان است - نام یارانی که از بصره هستند علی و محارب ذکر شده است:

قالوا: يا أمير المؤمنين نسألك بالله وبابن عمك رسول الله ﷺ أن تسميهم بأسمائهم وأمصارهم فلقد ذابت قلوبنا من كلامك، فقال: اسمعوا أباين لكم أسماء أنصار القائم إن أولهم من أهل البصرة وآخرهم من الأبدال فالذين من أهل البصرة رجالان اسم أحدهما علي والآخر محارب ورجلان من قاشان عبدالله وعبيدالله... (بزدی حائری، بی تا: ج ۲، ۱۷۴)

و در روایت دوم که از امام صادق علیه السلام است، کسانی که از بصره هستند سه نفرند و نام دومین آنها احمد بن ملیح است:

من البصرة: عبد الرحمن بن الأعطف بن سعد، وأحمد بن مليح، وحماد بن جابر. (طبری، ۱۴۱۳: ۵۷۴)

در حالی که آقای احمد حسن، احمد بن اسماعیل است.

چنان که ملاحظه شد، نویسنده برای این که روایات را بر مدعای خود تطبیق دهد، از یک روایت جمله «اولین آنها از بصره هستند» را انتخاب کرده، بدون این که اشاره‌ای به ادامه حدیث کند که نام‌هایی غیر از احمد را بیان نموده است و از روایت دوم نام احمد را انتخاب کرده، بدون این که آن را به صورت کامل (احمد بن ملیح) نقل نماید و کوشیده از جمع این دو روایت مستندی بر مدعای خود دست و پا کند. روشن است که چنین استدلال‌های فریب‌کارانه‌ای بهترین دلیل بر بطلان ادعای اوست.

پنجم. عرضه بر علایم غیرقابل مشابه‌سازی

چنان که در ابتدای نوشتار گذشت، از جمله دشواری‌های تطبیق قابلیت انطباق نشانه‌های ظهور بر مصادیق متعدد و مشکل شناخت مصداق واقعی است و مشکل دیگر امکان مشابه‌سازی مصادیق است. اگرچه معیارهای پیش‌گفته هر یک به نوبه خود تا حدودی به حل مشکلات یادشده کمک می‌کردند و باعث هرچه کوچک‌تر شدن دامنه مصادیق و نزدیک‌تر شدن به مصداق واقعی می‌شدند، با این حال، هیچ‌یک از معیارهای مورد نظر ظرفیت کافی برای حل دشواری قابلیت انطباق بر مصادیق متعدد و نیز مصادیق مشابه‌سازی شده را ندارند. به همین دلیل باید معیاری متناسب با این مشکلات تعریف کرد. به نظر می‌رسد از دیگر معیارهایی که در روند تطبیق، توجه به آن ضروری است و با توجه به آن



می‌توان مشکلات یادشده را حل کرد و به صحت تطبیق یقین پیدا کرد، عرضه نشانه‌های مبتلا به دشواری‌های یادشده بر علایمی است که از این دشواری‌ها رنج نمی‌برند؛ یعنی عرضه نشانه‌های غیرمعجزه‌آسا بر نشانه‌های معجزه‌آسا که منحصر به فرد و قابل شناسایی هستند. ضرورت وجود این معیار به این دلیل است که وقتی شریعت مردم را به پیروی یا اجتناب از کسی یا رویارویی خاصی با پدیده‌ای مشخص دستور می‌دهد، به حکم عقل یا باید مردم راهی برای تشخیص آن در اختیار داشته باشند، یا باید شریعت خود برای تشخیص آن شخصیت یا پدیده، راهی یقین‌آور قرار دهد. یکی از شرایط یقین به تشخیص مصداق واقعی این است که یا آن رخداد منحصر به فرد بوده و قابل مشابه‌سازی نباشد و یا اگر قابل مشابه‌سازی است برای تشخیص مصداق واقعی معیارهایی قرار داده شده باشد که آن معیارها قابل مشابه‌سازی نباشند. برای مثال، دین مؤمنان را به پیروی از امام دستور می‌دهد، اما مردم از پیش خود راهی برای تشخیص امام ندارند؛ زیرا یکی از ویژگی‌های امام عصمت است و عصمت یک ویژگی درونی است؛ به همین دلیل مردم توانایی تشخیص آن را ندارند. بنابراین در متن دین باید راهی برای تشخیص امام تعبیه شده باشد. از سوی دیگر، مقام امامت مقامی است که می‌تواند مدعیان زیادی داشته باشد و به عبارت دیگر، امام قابلیت مشابه‌سازی دارد. بنابراین باید در دین برای تشخیص امام معیارهایی تعریف شده باشد که آن معیارها قابلیت مشابه‌سازی نداشته باشند؛ چرا که اگر امکان مشابه‌سازی معیارهایی که در دین برای امام بیان شده ممکن باشد، شناسایی امام واقعی و پیروی از او که مطلوب دین است ناممکن خواهد بود. بر این اساس اگر یکی از معیارهای دینی شناسایی امام به گونه‌ای باشد که قابلیت همانندسازی دارد یا فهم ما از آن معیار فهم درستی نبوده و باید تفسیری دیگر از آن ارائه نمود، یا اگر قابل تفسیر درست نبود، بایستی علمش را به اهلش واگذار کرد. برای مثال، اگر در روایات، همراه داشتن عصای پیامبرگرمی اسلام ﷺ و سلاح آن حضرت، علامتی برای شناخت امام قرار داده شده، این عصا و سلاح نمی‌تواند عصا و سلاحی عادی باشد که هر کس با برداشتن یک عصا و شمشیر و ادعای انتساب آن به پیامبرگرمی اسلام ﷺ بتواند ادعای امامت نماید. اگر توانستیم این علامت را به گونه‌ای تفسیر کنیم که قابل مشابه‌سازی نباشد، می‌توانیم با تکیه بر آن، امام را شناسایی نماییم، وگرنه باید علم آن را به اهلش واگذار کنیم و در نتیجه برای شناسایی امام این معیار دیگر کارایی نخواهد داشت.

در بحث نشانه‌های ظهور نیز ضابطه کلی یادشده جاری می‌شود؛ یعنی آن دسته از نشانه‌های ظهور که مؤمنان در برابرشان تکلیف خاصی به عهده دارند و با تحققشان باید



دست به اقدامی ویژه زنند، یا نشانه‌های ظهوری که راه شناخت امام مهدی هستند، اگر معجزه‌گونه و منحصر به فرد باشند مانند خسف پیدا و صیحه آسمانی، از آن جا که نمی‌توان مصداقی برایشان جعل کرد، در تشخیص مصادیق واقعی اش با مشکلی روبه‌رو نخواهیم بود، اما اگر نشانه‌های مورد نظر معجزه‌آسا نبودند و در نتیجه قابل مشابه‌سازی بودند، چنین نشانه‌هایی باید علایمی داشته باشند که قابل جعل نباشند. برای نمونه، در روایات به لحاظ زمانی یا کیفیت وقوع و امثال آن با رخداد های معجزه‌گونه مرتبط شده باشد تا از این طریق بتوان مصادیق واقعی آن را شناسایی کرد.

این معیار مشکل مشابه‌سازی و جعل مصادیق دروغین را حل می‌کند؛ زیرا وقتی نشانه‌ای معجزه‌گونه نباشد اما به لحاظ زمانی یا کیفیت وقوع و امثال آن با نشانه‌ای معجزه‌آسا مرتبط شده باشد، از آن جا که نشانه‌های معجزه‌آسا مصادیق جعلی و مشابه‌سازی شده ندارند، می‌توان به مصداق واقعی آن نشانه عادی که با نشانه معجزه‌آسا پیوند خاصی دارد نیز یقین پیدا کرد. برای مثال، می‌توان به این روایت اشاره کرد:

امام صادق علیه السلام فرمود:

يُشْمَلُ النَّاسُ مَوْتٌ وَ قَتْلٌ حَتَّى يَلْجَأَ النَّاسُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى الْحَرَمِ، فَيَنَادِي مُنَادٍ صَادِقٌ مِنْ شِدَّةِ الْقِتَالِ فِيْمِ الْقِتَالِ وَ الْقِتَالُ؟ صَاحِبِكُمْ فَلَانٌ؛ (نعمانی، ۱۴۲۲: ۲۷۶)

مردم را مرگ و کشتاری فراگیرد تا آن جا که مردم در آن حال به حرم پناه جویند. پس نداکننده‌ای صادق از شدت کشتار آواز دهد: کشت و کشتار برای چیست؟ صاحب شما فلانی است.

و در جایی دیگر از آن حضرت چنین روایت شده است:

لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي تَمُدُّونَ أَعْيُنَكُمْ إِلَيْهِ حَتَّى يَنَادِيَ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: أَلَا إِنَّ فَلَانًا صَاحِبُ الْأَمْرِ فَعَلَامَ الْقِتَالِ؛ (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲، ۲۹۶)

این کاری که شما گردن‌هایتان را به جانبش می‌کشید، نخواهد شد تا این که نداکننده‌ای از آسمان آواز دهد: بدانید که فلانی صاحب امر است؛ پس جنگ بر سر چیست؟

فراگیر شدن مرگ و کشتار پیش از ظهور، امری است عادی و غیر معجزه‌گونه که قابل مشابه‌سازی است، اما آن مرگ و کشتاری که به دنبال خود ندایی آسمانی - که معجزه‌آسا است - داشته باشد، دیگر قابلیت مشابه‌سازی نخواهد داشت.

همچنین می‌توان به قیام یمانی، سفیانی و خراسانی اشاره کرد که بر اساس

مجموعه روایات مربوط، در ماه رجب سال ظهور اتفاق می‌افتد و صیحه آسمانی در ماه رمضان همان سال رخ می‌دهد (نک: آیتی، ۱۳۹۰). بنابراین تحقق ندای آسمانی که معجزه آسا و غیرقابل مشابه سازی است می‌تواند قرینه‌ای مناسب برای شناسایی سفیانی، یمانی و خراسانی باشد.

معیار یادشده مشکل قابلیت انطباق بر مصادیق متعدد را نیز حل می‌کند؛ با این توضیح که اگر نشانه‌ای مانند ندای آسمانی معجزه آسا باشد، گرچه به خودی خود تکرارشدنی است و این احتمال می‌رود که سال‌ها بعد دوباره چنین ندایی تکرار شده و مصداق واقعی روایات مورد دوم باشد، اما از آن جا که این نشانه در روایات معیاری برای شناخته شدن امام مهدی قرار گرفته است^۱ در صورتی که احتمال تکرار در آن برود، دیگر این خاصیت را از دست خواهد داد؛ چرا که در هر مرتبه که این نشانه محقق شود، احتمال آن می‌رود که بار دیگر نیز تحقق یابد. بنابراین هیچ‌گاه نمی‌توان به مصداق واقعی آن نشانه یقین حاصل کرد و در نتیجه هیچ‌گاه نمی‌توان به کمک آن امام مهدی علیه السلام را شناخت. بنابراین نشانه‌های اعجاز‌آمیز یک مصداق بیشتر نخواهند داشت.

بر این اساس روشن شد دیگر معیاری که باعث می‌شود به کمک آن یقین پیدا کنیم که یک شخص یا یک رخداد مصداق واقعی یک نشانه ظهور است، این است که آن نشانه معجزه آسا یا مرتبط با نشانه‌ای معجزه آسا باشد.

با توجه به معیار یادشده می‌توان برخی دیگر از استدلال‌هایی که احمد حسن برای صحت ادعای خود اقامه کرده است را مورد ارزیابی و نقد قرار داد. برای مثال، یکی از ادله‌ای که به آن استناد کرده، حدیث وصایت است^۲. وی به صرف این که نام او احمد است مدعی شده که مصداق این روایت است (انصار امام مهدی، بی تا: ۲۳)، در حالی که حدیث وصیت از آن جا که قابلیت این را دارد که هر کسی خود را مصداق آن بخواند نمی‌تواند معیار شناسایی مهدی‌های

۱. أمسك بيدك هلاك الفلاني (اسم رجل من بني العباس) و خروج السفیانی و قتل النفس، و جيش الخسف، والصوت، قلت: وما الصوت أهو المنادي؟ فقال: نعم، و به يعرف صاحب هذا الامر، ثم قال: الفرج كله هلاك الفلاني (من بني العباس) (نعمانی، ۱۴۲۲: ۲۶۶).

۲. عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله في الليلة التي كانت فيها وفاته لعلي عليه السلام: يا أبا الحسن، أحضر صحيفة و دواة فأملئ عليه السلام وصيته حتى انتهى [إلى] هذا الموضع. فقال: يا علي، إنه سيكون بعدي اثنا عشر إماماً ومن بعدهم اثني عشر مهدياً فأنت يا علي أول الاثني عشر الامام. و ساق الحديث إلى أن قال: و ليسلمها الحسن عليه السلام إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد - صلى الله عليه و عليهم - فذلك اثني عشر إماماً ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المهديين له ثلاثة أسامي اسم كاسمي و اسم أبي و هو عبدالله و أحمد و الاسم الثالث المهدي و هو أول المؤمنين. (طوسی، ۱۴۱۱: ۱۵۱)

پس از امام مهدی علیه السلام باشد.

آن چه گذشت را می توان چنین خلاصه کرد: باید در جریان تطبیق توجه داشته باشیم که اولاً تطبیق باید بر مبنای علم و یقین باشد و نه حدس و گمان؛ دوم این که تمام ویژگی های مذکور در روایات معتبر باید در مصداق مورد نظر بالفعل موجود باشد؛ سوم، نباید در جریان تطبیق مرتکب تأویل شد؛ چهارم، تطبیق باید با سایر ضوابط دینی همسو و هماهنگ باشد و پنجم این که مصداق مورد نظر باید یا خود معجزه آسا باشد، یا با نشانه ای معجزه آسا ارتباط داشته باشد. توجه به معیارهای یادشده می تواند ما را به مصداق واقعی نشانه های ظهور رهنمون شود، به طوری که هیچ تردیدی در صحت تطبیق وجود نداشته باشد.

نتیجه

اکنون نتیجه می گیریم که تطبیق قطعی فقط در نشانه های معجزه آسا و هرچیز مرتبط به آنها امکان پذیر است و شاید به همین دلیل باشد که پیشوایان معصوم علیهم السلام برای شناسایی امام مهدی علیه السلام تنها بر صیحه که نشانه ای اعجاز آمیز و نمونه ای منحصر به فرد و غیر قابل مشابه سازی است تأکید کرده اند. همچنین در بین تمام نشانه های ظهور فقط درباره یمانی دستور به تبعیت داده شده^۱ و درباره سفیانی به مؤمنان دستور داده اند که با خروج او به سمت مکه حرکت کنند^۲. اگرچه این دو نشانه معجزه گونه نیستند، اما به دلیل پیوندی که با صیحه آسمانی دارند، مصادیق واقعی آنها قابل شناسایی است. بنابراین مؤمنان در صورت توجه به معیارهای یادشده، قدرت تشخیص آن را خواهند داشت و در نتیجه برای امتثال دستورهای که در ارتباط با این دو نشانه صادر شده اند به مشکلی برنخواهند خورد. البته در بین

۱. ثم قال ابو جعفر علیه السلام: خروج السفیانی و الیمانی و الخراسانی فی سنة واحدة، فی شهر واحد، فی یوم واحد، نظام کنظام الخرز یتبع بعضه بعضاً فیکون البأس من کل وجه، ویل لمن ناوهم، و لیس فی الرايات رایة اهدی من رایة الیمانی، هی رایة هدی، لأنه یدعو الی صاحبکم، فإذا خرج الیمانی حرم بیع السلاح علی الناس و کل مسلم، و إذا خرج الیمانی فانهض الیه فإن رایته رایة هدی، و لایجل لمسلم أن یتوئی علیه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار، لأنه یدعو الی الحق و الی طریق مستقیم. (نعمانی، ۱۴۲۲: ۲۶۴)

۲. سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول: أستم ترون أعداءکم یقتتلون فی معاصی الله، و یقتل بعضهم بعضاً علی الدنیا دونکم، و أنتم فی بیوتکم آمنون فی عزلة عنهم. و کفی بالسفیانی نقمة لکم من عدوکم، و هو من العلامات لکم، مع أن الفاسق لو قد خرج لمکتتم شهراً أو شهرین بعد خروجه لم یکن علیکم بأس حتی یقتل خلقاً کثیراً دونکم. فقال له بعض أصحابه: فکیف نضع بالعیال إذا کان ذلك؟ قال: یتغیب الرجال منکم عنه، فإن حنقه و شرهه إنما هی علی شیعتنا، و أما النساء فلیس علیهن بأس إن شاء الله تعالی، قیل: فالی أین مخرج الرجال و ینهبون منه؟ فقال: من أراد منهم أن یخرج یخرج الی المدینة أو الی مکه أو الی بعض البلدان، ثم قال: ما تصنعون بالمدینة و إنما یقصد جيش الفاسق الیها، و لکن علیکم بمکه. (همو: ۳۰۰ - ۳۰۱)



نشانه‌های ظهور از شخصیت‌های مؤثر و مثبت دیگری مانند حسنی^۱، شعیب بن صالح^۲ و نفس زکیه^۳ نیز نام برده شده است. اگر این نشانه‌ها مستندات معتبری داشته باشند از آن جا که در روایات برای مؤمنان وظیفه خاصی نسبت به آنها تعریف نشده است، ضرورتی برای تشخیص مصداق واقعی آنها وجود ندارد و مؤمنان در مقام عمل می‌توانند در رویارویی با آنها بر اساس معیارهای کلی دینی اقدام مناسبی داشته باشند با این حال شخصیت‌های یاد شده نزدیک زمان ظهور نقش آفرینی خواهند کرد. از این رو به کمک ندای آسمانی می‌توان مصادیق واقعی آنها را شناسایی کرد. به تعبیر دیگر، مؤمنان در مواجهه با عموم نشانه‌های ظهور، تکلیف ویژه‌ای بر عهده ندارند. آنها موظف به امیدواری و نزدیک دیدن ظهور و تلاش برای زمینه‌سازی و... هستند. اینها تکالیفی هستند که چه نشانه‌های ظهور اتفاق بیفتد و چه نیفتد مؤمنان مکلف به انجام آن هستند. اگرچه مؤمنان با تحقق نشانه‌ای از نشانه‌های ظهور به طور طبیعی برای انجام تکالیف شرعی و نیز تکالیفی که در برابر امام زمانشان بر عهده دارند، انگیزه‌ای مضاعف خواهند یافت، اما فعلیت یافتن این تکالیف مشروط به تحقق نشانه‌ای از نشانه‌های ظهور نیست. بنابراین از آن جا که نشانه‌های ظهور تکلیف تازه‌ای نمی‌آفرینند مؤمنان ناگزیر از شناسایی مصادیق واقعی نشانه‌های ظهور نیستند و حتی اگر با مصادیق محتمل مواجه باشند و احتمال دهند که شاید فلان حادثه‌ای که رخ داده همان حادثه‌ای باشد که در روایات به عنوان نشانه ظهور شمرده شده، نه تنها در مقام عمل دچار مشکل نمی‌شوند، بلکه نفس این احتمال رغبت آنان را برای انجام تکالیفی که در عصر غیبت دارند بیشتر می‌کند و مایه افزون‌تر شدن امید آنان به نزدیک بودن ظهور می‌شود. به همین دلیل نیازی نبوده است که پیشوایان معصوم علیهم‌السلام برای شناسایی مصادیق واقعی نشانه‌های ظهور

۱. قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَتَى فَرَجَ شِيعَتِكُمْ؟ قَالَ فَقَالَ إِذَا اِخْتَلَفَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ وَ وَهَى سُلْطَانُهُمْ وَ طَمِعَ فِيهِمْ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَطْمَعُ فِيهِمْ وَ خَلَعَتِ الْعَرَبُ أَعْتَنَتَهَا وَ رَفَعَ كُلُّ ذِي صِصْبَةٍ صِصْبَتَهُ، وَ ظَهَرَ الشَّامِيُّ وَ أَقْبَلَ الْيَمَانِيُّ وَ تَحَرَّكَ الْحَسَنِيُّ وَ خَرَجَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ بِثَرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقُلْتُ: مَا ثَرَاثُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ وَ دِرْعُهُ وَ عِمَامَتُهُ وَ بُرْدُهُ وَ قَضِيبُهُ وَ رَابِئُهُ وَ لَامْتُهُ وَ سَرْجُهُ حَتَّى يَنْزِلَ مَكَّةَ فَيُخْرِجَ السَّيْفَ مِنْ غَمْدِهِ وَ يَلْبَسَ الدِّرْعَ وَ يَنْشُرَ الزَّيَّاتِةَ وَ الْبُرْدَةَ وَ الْعِمَامَةَ وَ يَتَنَاوَلَ الْقَضِيبَ بِيَدِهِ وَ يَسْتَأْذِنَ اللَّهَ فِي ظُهُورِهِ فَيَطَّلِعَ عَلَى ذَلِكَ بَعْضَ مَوَالِيهِ فَيَأْتِي الْحَسَنِيَّ فَيُخْبِرُهُ الْخَبَرَ فَيَبْتَدِرُ الْحَسَنِيَّ إِلَى الْخُرُوجِ فَيَتَّبِعُ عَلَيْهِ أَهْلَ مَكَّةَ فَيَقْتُلُونَهُ وَ يَنْعَثُونَ بِرَأْسِهِ إِلَى الشَّامِيِّ فَيَظْهَرُ عِنْدَ ذَلِكَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَيَبَايَعُهُ النَّاسُ وَ يَتَّبِعُونَهُ. (كلینی، ۱۳۶۳: ج ۸، ۲۲۴ - ۲۲۵)

۲. عن عمار بن ياسر: ... ثم يسير إلى الكوفة فيقتل أعوان آل محمد صلى الله عليه وآله ويقتل رجلاً من مسميهم. ثم يخرج المهدي على لوانه شعیب بن صالح، وإذا رأى أهل الشام قد اجتمع أمرها على ابن أبي سفيان فألحقوا بمكة. (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۶۴)

۳. قال: سمعت أبا عبد الله الصادق عليه السلام يقول: ليس بين قيام قائم آل محمد وبين قتل النفس الزكية إلا خمسة عشر ليلة. (صدوق، ۱۴۰۵: ۶۴۹)

معیارهایی را بیان فرمایند و چه بسا ائمه علیهم‌السلام به عمد معیارها را بیان نکرده‌اند؛ زیرا هرچه مصادیق محتمل بیشتری وجود داشته باشد به تعداد مصادیق محتمل پراکنده شده در عصرهای مختلف، مؤمنان به امید می‌رسند و این هدف معصومین علیهم‌السلام در طرح بحث نشانه‌ها را بیشتر تأمین می‌کند.

اما در بین نشانه‌های ظهور چند علامت وجود دارد که مؤمنان در برابر آنها تکلیف خاصی برعهده دارند و به همین دلیل چاره‌ای جز شناسایی مصادق واقعی این نشانه‌ها نیست. این نشانه‌ها یا خود معجزه‌آسا هستند و از این طریق مصادیقشان قابل شناسایی است، یا به دلیل ارتباطی که با نشانه‌های معجزه‌آسا دارند قابل شناسایی هستند.

سخن آخر این که آخرالزمان عصر فتنه‌هاست؛ فتنه‌هایی سهمگین و تاریک که همگی از سوی جبهه شیطان برای ربودن دیانت و معنویت انسان‌ها طراحی شده‌اند. ساده‌لوحی خواهد بود اگر تصور کنیم طرح شیطان برای ربایش دین و معنویت انسان‌ها عریان، شفاف و بدون ظرافت باشد و از گرایش‌های معنوی انسان‌ها سوء استفاده نشود. شیطان با هوش تراز آن است که تا وقتی که می‌تواند سخن خود را از زبان کسانی بیان کند که دعوی مهدویت، ایمانیت و امثال آن را دارند، برای دین‌داران دام منکرات پهن کند. پس باید به هوش بود و در این راه با احتیاط قدم نهاد.



منابع

۱. انصار امام مهدی، *ادله جامع دعوت یمانی آل محمد؛ سید احمد الحسن*، وبسایت فارسی انصار امام مهدی yamaani.com، بی تا.
۲. آیتی، نصرت الله، *تأملی در نشانه های حتمی ظهور قم*، مؤسسه آینده روشن، چاپ دوم، ۱۳۹۰ ش.
۳. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، *کمال الدین و تمام النعمة*، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۵ ق.
۴. طبری، محمد بن جریر، *دلائل الامامة*، قم، مؤسسه البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۳ ش.
۵. طوسی، محمد بن حسن، *الغیبة*، تحقیق: عبادالله تهرانی، علی احمد ناصح، قم، مؤسسه المعارف الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۶. عاملی، علی بن یونس، *الصراط المستقیم*، بی جا، المكتبة المرتضوية، چاپ اول، ۱۳۸۴ ق.
۷. کاظمی، سید مصطفی بن ابراهیم، *بشارة الإسلام*، تحقیق: نزار حسن، قم، مؤسسه فرهنگي و اطلاع رسانی تبیان، ۱۳۸۷ ش.
۸. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تحقیق، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ ش.
۹. مجلسی، محمد باقر، *بحار الأنوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
۱۰. نعمانی، محمد بن ابراهیم، *کتاب الغیبة*، تحقیق: فارس حسون، قم، انوار الهدی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۱۱. یزدی حائری، علی، *الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب*، تحقیق: سید علی عاشور، بی تا، بی تا.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی